

به نام
پروردگار
یکتا

می‌اندیشم، پس بازی می‌کنم

آندره پیرلو



ترجمه‌ی
ماشاله صفری




می‌اندیشم، پس بازی می‌کنم


آندره پیرلو
ماشاله صفری



در شبکه‌های مجازی
هم ما را دنبال کنید

 goalgasht

 goalgasht

 goalgasht

goalgasht.ir

صفحه‌آرایی: گرافیک گلگشت

طرح جلد: گرافیک گلگشت

نوبت چاپ: پنجم ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۲۰۰ جلد

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۴۸-۵۱-۹

این کتاب با کاغذ حمایتی به چاپ رسیده است.

نقل نوشته‌ها منوط به اجازه‌ی رسمی از ناشر است.

سرشناسه: پیرلو، آندریا، ۱۹۷۹ - م. Pirlo, Andrea

عنوان و نام پدیدآور: می‌اندیشم پس بازی می‌کنم / آندره پیرلو: [ترجمه] ماشاله صفری.

مشخصات نشر: تهران: گلگشت، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۴۸-۵۱-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: پیرلو، آندریا، ۱۹۷۹ - م.

موضوع: فوتبالبست‌ها -- ایتالیا -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: ۷۹۶/۳۴۰۹۲/GV۹۴۲/۱۳۹۳/۱۳۸۶۳/پ/۷

رده بندی دیویی: ۷۹۶/۳۴۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۰۴۰۳۰

فکس: {+۹۸۲۱}۴۳۸۵۲۹۳۳

تلفن: {+۹۸۲۱} ۳۳۹۸۲۸۸۸

{+۹۸} ۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰

w w w . g o a l g a s h t . i r





نتشر گلگتشت



مقدمه

نوشته چزاره پراندلی

آندره پیرلو بازیکنی است که به همه تعلق دارد. مردانی مثل او باید تحت حفاظت باشند. تمام زمین‌ها، زمین آندره‌اند. طرفداران به او نگاه می‌کنند و یک قهرمان بین‌المللی را می‌بینند. او باعث می‌شود که طرفداران تنها از تیم خود حمایت نکنند، مردم ایتالیا را در او می‌بینند. باعث تعجبم نخواهد بود اگر آندره با لباس خواب لاجوردی (رنگ پیراهن آتوروی^۱) به خواب برود. عشق بی‌حد و حصرش به این پیراهن پایانی ندارد. قبل از صحبت از آندره‌ی امروز (و فردا و همیشه) باید به روزهایی برگردیم که مربی تیم جوانان آتالانتا بودم. همیشه در طول هفته کلی صحبت از سخت‌ترین حریفان و هیجان‌انگیزترین استعداد جوان فصل داشتیم. معمولاً به میلان و اینتر اشاره می‌کردیم، اما بیشتر اوقات صحبت از برشیا بود، دشمن اصلی آتالانتا^۲. روزی مشغول آماده شدن برای تمرین بودیم که کمک مربی‌ام نفس‌نفس زنان وارد رختکن شد. «چزاره، یک بچه فوق‌العاده با استعداد دیدم، بی‌نظیره! اما مشکل اینجاست که برای جوانان

۱-Azzurri: لقب تیم ملی ایتالیا به معنای لاجوردی‌ها

۲-Atalanta

برشیا^۱ بازی می‌کنه.»

چیزی که باعث تعجبم شد حرف‌هایش نبود، بلکه چهره‌ی حیرت زده اش بود؛ او صدها بازیکن در زندگی‌اش دیده بود. جالب اینجاست که یک هفته بعد جوانان آتالانتا باید با جوانان برشیا بازی می‌کرد. در تیم‌شان پسری بود دو یا سه سال از هم تیمی‌های خود جوانتر. پسرک در حالی که دست تکان می‌داد، وارد زمین شد؛ نام پسر پیرلو بود.

دهانم از تعجب باز مانده بود، هرگز چنین چیزی ندیده بودم. مشخص بود که همه فقط و فقط او را تماشا می‌کنند و یک فکر در سر دارند «این خودشه؛ استعداد جدید ایتالیا». انگار نه انگار که او یک پسر بچه است.

پیرلو مردم را دور هم جمع می‌کند چون او خود فوتبال است. ماهرترین بازیکن در نوع خود، هرگز اشتباه بزرگی نمی‌کند - او ذات فوتبال است. برای همین به عنوان یک استعداد جهانی شناخته می‌شود، بازیکنی که هر ضربه‌اش به توپ حاوی پیغامی است.

پیغامی که می‌گوید حتی مردان معمولی هم می‌توانند استثنایی باشند.

از شناس ما بود که آن روز در برگامو^۲ توانایی‌هایش را دیدیم. درون زمین هیچ سهل انگاری از او سر نمی‌زند. کمتر بازیکنی توانایی انجام کارهایی که او انجام می‌دهد را دارد. تعجبی ندارد که در پایان هر بازی ایتالیا، صف بازیکنان تیم حریف بیرون رختکن ما می‌خواهند پیراهن خود را با او عوض کنند، حتی حریفان هم عاشقش هستند.

یکی از شگفتی‌های آن‌دره، یک رهبر خاموش بودن است. چیزی که در دنیای فوتبال به راحتی پیدا نمی‌شود. در دوران بازی‌ام، قبل از اینکه مربی شوم، مردی بی‌نظیر را می‌شناختم: گاتانو شیرنا^۳. شباهت او به آن‌دره باور نکردنی و روشی رهبری کردن آنها یکسان است. لحظاتی که رهبران خاموش تصمیم می‌گیرند چیزی بگویند، تمام رختکن ساکت شده و گوش می‌دهد. شاهد لحظاتی به یاد ماندنی بوده‌ام.

اولی به عنوان هم تیمی گاتانو و دومی به عنوان مربی آن‌دره در تیم ملی.

هرگز آن تجربیات را فراموش نخواهم کرد. در مورد اول سرشار از حیرت بودم؛ در دومی سرشار از ستایش. درس کاملاً روشن بود: آنهایی که سرشان را پایین می‌اندازند بعدها پاداش خود را برداشت می‌کنند و مهمترین این پاداش‌ها جلب احترام اطرافیان‌شان است.

در این کتاب آن‌دره می‌گوید: «بعد از جام جهانی ۲۰۱۴ برزیل، می‌خواهم از فوتبال ملی خداحافظی

Brescia - ۱

Bergamo - ۲

۳-Gaetano Scirea: مدافع مستحکم تیم ملی ایتالیا در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی و قهرمان جام جهانی ۱۹۸۲

کنم. من قلبم را آویزان خواهم کرد. تا آن روز، هیچ کس حق ندارد از من بخواهد که کنار بکشم، غیر از چزاره پراندلی، حتی او هم باید دلایل تاکتیکی قابل قبولی داشته باشد»

می توانم صراحتاً بگویم که هرگز این کار را نمی‌کنم. سخت‌ترین کار برای یک مربی گفتن «دیگر کافیسست» به یک استعداد واقعی است. چنین انتخابی تنها باید از طرف خود بازیکن باشد. حتی یک دلیل هم وجود ندارد که تا پایان جام جهانی آندره را بیرون بگذارم.

مردانی مانند او و جی‌جی بوفون^۱ تجسم روح حقیقی ایتالیا هستند. اگر همه اِرقی مانند آنها به کشورشان داشتند دنیای ما جای بهتری بود. بعد از نبردهای فراوان، انگیزه‌شان دقیقاً مانند روزی است که برای اولین بار قدم روی چمن زمین فوتبال گذاشتند.

آندره با یک رویا به دنیا آمد، و به ما اجازه داد تا رویا پردازی کنیم. هنوز همان پسر بچه‌ای است که سال‌ها پیش دیده بودم، در پیراهن برشبیایی که برایش گشاد بود. زمانی بود که جوانان آنالانتا می‌توانست او را به خدمت بگیرد، اما این بی‌احترامی بزرگی به برشیا بود. حتی جلسه‌ای برای به خدمت گرفتنش ترتیب دادیم اما رئیس ما پرکاسی^۲، که مردی روشن بود اعتقاد داشت این موضوع باعث اختلافات عمیقی خواهد شد.

کلمات او را هرگز فراموش نخواهم کرد: «پیرلو همان جایی که هست باقی می‌ماند. کسانی مثل او را باید به حال خود گذاشت. او نیاز دارد که از فوتبال لذت ببرد و با شادی بازی کند، نمی‌خواهم که هیچ فشاری رویش باشد. باید بازیکنی باقی بماند که به همه تعلق دارد»

پرکاسی کاملاً درک کرده بود. پرکاسی پیرلو را درک کرده بود.

Gigi (Gianluigi) Buffon-۱

Percassi-۲





فصل یکم

یک خودنویس. زیبا، اما فقط یک خودنویس. یک کارتیبه^۱: درخشان، کمی سنگین و مزین به آرم باشگاه آث میلان^۲. اما هنوز هم فقط یک خودنویس ساده.

رنگ جوهرش آبی بود. آبی تیره. به خودنویس نگاه می‌کردم و آن را مثل کودکی که اولین اسباب بازی خود را در دست گرفته و کشف می‌کند در دستانم می‌چرخاندم. همه چیز را از زوایای مختلف بررسی می‌کردم و به دنبال معنای واقعی آن بودم. سعی می‌کردم درک کنم. آن چنان سخت که سرم درد گرفت و قطرات عرق از صورتم سرازیر شدند.

بالاخره پاسخی در ذهنم جرقه زد. معما حل شده بود: البته که فقط یک خودنویس بود! بدون هیچ چیز اضافه‌ای. مخترعش آن را این‌طور ساخته بود. آگاهانه؟ کی میدونه. ناگهان صدایی شنیدم: «به خاطر خدا برای امضای قرار داد با یوونتوس ازش استفاده نکن!»

آدریانو گالیانی^۳ بالاخره توانست یک جمله مناسب بگوید. به عنوان هدیه خداحافظی انتظار چیزی

۱-Cartier: برند معروف و گران قیمت خودنویس لوکس

۲- AC Milan

۳- Adriano Galliani: رئیس وقت باشگاه میلان

کمی بیشتر از جمله خنده دار ازش داشتم. ده سال حضور در میلان پایان یافته بود، به همین سادگی. با این حال لبخندی زدم، چون می‌دانم چطور بخندم؛ بلند و طولانی.

«برای همه چیز ممنون آندره»

به عنوان نایب رئیس و مدیر عامل باشگاه حرف می‌زد و با احتیاط پشت میزش نشسته بود. نگاهی به اطراف انداختم. دفتر کارش را مثل کف دست می‌شناختم. مانند یک گاوصندوق در قلب مرکز اداری میلان در ویا توراتی^۱ بود. خاطرات شیرینی از آن اتاق داشتم؛ قراردادهای دیگر با خودنویس‌های دیگر. با این حال هرگز متوجه عکس‌های روی دیوار نشده بودم یا شاید توجهی به آنها نکرده بودم. عکس‌ها، تاریخی بودند. همه جور عکسی روی دیوار بود. خاطرات روزهای افتخار و لحظاتی که تنها یک بار در زندگی اتفاق می‌افتد. جام‌های به هوا بلند شده و روزهای بدون غم و بد شانسی. حالا عکس من از قاب خارج می‌شد، اما نه به زور. خسته شدن از میلان ریسکی بود که نمی‌خواستم به جان بخرم، به همین دلیل در جلسه آخر متاسف بودم، اما نه خیلی زیاد. گالیانی و تولیو تینتی^۲ مدیر برنامه‌هایم هم همین احساس را داشتند.

بدون پشیمانی خداحافظی کردیم، ظرف سی دقیقه برای همیشه آنجا را ترک می‌کردم. وقتی عاشقید برای دل‌کندن به زمان نیاز دارید، ولی زمانی که احساسات از بین می‌روند داشتن یک بهانه کافی است.

«آندره مربی ما ماسیمیلیانو آلگری^۳ اعتقاد داره که اگر اینجا بمانی، نمی‌توانی در جلوی مدافعان بازی کنی. او پست جدیدی برای تو در نظر داره، همچنان در خط میانی اما سمت چپ.»
یک نکته کوچک: هنوز هم فکر می‌کردم که در جلوی مدافعان بهترین بازی‌ام را انجام می‌دهم. اگر دریا عمیق باشد، ماهی می‌تواند نفس بکشد. اگر او را در سطح آب هم قرار دهید همان کار را می‌کند ولی این دو یکسان نیستند.

«حتی اگر روی نیمکت یا سکوها بنشینم ما بازهم قهرمان لیگ خواهیم شد. می‌دونی آندره، تاکتیک ما امسال عوض شده. اگر بالای سی سال باشی، قرار داد را یکساله تمدید می‌کنیم.»
یک نکته کوچک دیگر: هرگز احساس پیری نکردم، نه! حتی در آن لحظه. همیشه این حس را داشتم که همه سعی دارند مرا توجیه کنند که تمام شده‌ام. امروز هم در حال مبارزه با دلایل‌شان هستم.

Via Turati-۱

Tullio Tinti-۲

Massimiliano Allegri-۳

«ممنونم، ولی نمی‌تونم قبول کنم. بیوتوس^۱ یک قرار داد سه ساله جلوی من گذاشته.»
 یک «ته» سی محترمانه به میلان بود، در آن بعد از ظهر بهاری در سال ۲۰۱۱ صحبتی از پول نبود. حتی یک بار هم در آن سی دقیقه اشاره‌ای به آن نشد. می‌خواستم به عنوان یک بازیکن مهم و کلیدی در برنامه‌های باشگاه به من نگاه شود، نه کسی که می‌خواهند او را به سطل آشغال بیندازند. این به نظر پایان یک دوران بود و من حس می‌کردم به چیز جدیدی نیاز دارم. زنگ‌های خطر از میانه سالی که قرار بود آخرین فصل حضورم در میلان باشد به صدا در آمده بود، فصلی که با چند مصدومیت به کلی خراب شد. به میلانلو^۲ رسیدم و متوجه شدم که نمی‌خواهم به رختکن بروم. نمی‌خواستم لباس عوض کنم، نمی‌خواستم کار کنم. با همه به خوبی رفیق شده بودم و یک رابطه معمولی با الگری داشتم - اما جو جالبی در فضا وجود نداشت. دیوارهایی که طی سالیان به من پناه داده و از من محافظت کرده بودند را می‌شناختم، اما حالا شکاف‌ها را در آن می‌دیدم. فشاری در فضا بود که بیمارم می‌کرد.

اصراری درونی‌ایی که می‌گفت به جای دیگری بروم و هوای دیگری تنفس کنم از همیشه شدید تر و حاد تر بود. نشاطی که همیشه مرا محاصره کرده بود حالا دچار روزمرگی شده بود. چیزی نبود که بتوانم آن را نادیده بگیرم. شاید حتی طرفداران هم کمی تنوع می‌خواستند. سال‌ها بود که آنها یکشنبه‌ها (و شنبه‌ها، سه شنبه‌ها، چهارشنبه‌ها و...) در سن سیرو^۳ مرا تشویق کرده بودند، اما حالا شاید آنها صورت‌های جدیدی برای آلبوم‌های خود می‌خواستند و داستانهای جدیدی برای تعریف کردن. به کارهایی که انجام می‌دادم عادت کرده بودند، به حرکات و خلاقیت من. دیگر هیجان زده نمی‌شدند. در چشمان آنها/استثنایی در خطر تبدیل شدن به یک بازیکن معمولی قرار داشت. دیگر نمیتوانی پیرلو باشی. باور سختی برای پذیرفتن بود. در حقیقت بسیار ناعادلانه و عمیقا دردناک.

با الساندرو نستا^۴ بودم: دوست، برادر، هم تیمی و هم اتاقیم. مردی که همراه او هزاران ماجرا را سر گذرانده بودیم. در بین دو نیمه یکی از بازی‌های فوتبال بی پایان خود در پلی استیشن، همه چیز را اعتراف کردم: «ساندرو^۴، دارم باشگاه رو ترک می‌کنم.»

به نظر متعجب نشده بود: «واقعا متاسفم که این رو می‌شنوم. اما تصمیم درستی.»
 بعد از خانواده‌ام اولین نفری بود که می‌دانست. او را در جریان همه چیز قرار می‌دادم: قدم به قدم.

۱-Juventus

۲-Milanello: کمپ تمرینی باشگاه آث میلان

۳-Alessandro Nesta: مدافع تیم ملی ایتالیا و تیم‌های میلان و لاتزیو

۴-Sandro: لقبی که دوستان نستا او را صدا می‌زنند